

شاعر ماه

منوچهر نیستانی در سال ۱۳۱۵ در کرمان متولد شد. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی در شهرش، به تهران آمد. او در «دارالفنون» و سپس «دانش‌سرای عالی تهران» درس خواند و بعد از آن ۲۰ سال ادبیات فارسی تدریس کرد. در مدت کوتاه عمرش که ۴۵ سال بیشتر نبود، علاوه بر سرودن و چاپ چند مجموعه شعر، به پژوهش و ترجمه نیز پرداخت. شعرهایش بیشتر در قالب‌های غزل، نیمایی و سپید، با مضامین عاطفی و اجتماعی بود. او در غزل، آموزه‌هایی از نیما را به کار بست و شیوه‌ای بدیع داشت.

شب می‌رسد ز راه، ز راه همیشگی
شب با همان ردای سیاه همیشگی
تردید در برابر؛ بد، خوب، نیستی
چشم‌ت چراغ سبز و سه راه همیشگی

می‌بینمت که صید دل خسته می‌کنی
با سحر چشم - مهر گیاه همیشگی -
ای کاش می‌شد آنکه به ره باز بینمت
با شرم و ناز و نیم‌نگاه همیشگی!
(ای یونس هلالی من! می‌خورد تو را -
شب - ماهی بزرگ سیاه همیشگی)
با بی ستاره‌های جهان گریه کرده‌ام
یک آسمان ستاره گواه همیشگی
تاراز دل بگویم، در خویشتن شدم
سر برده‌ام به چاه، به چاه همیشگی
آرامش شبانه مگر می‌توان خرید
با سکه قدیمی ماه همیشگی؟
حیف از غزل - که تنگ بلور است - پر شود
با اشک گرم و سردی آه همیشگی!



به‌نم‌ف‌م‌ ف‌ر‌ی‌ب‌ا‌ ب‌وش‌ه‌ر‌ی

در آینه

زمین
مین

چه موسیقی دردناکی!

یکی از ابزارهای شاعران برای بیان اندیشه، موسیقی در شعر است. این موسیقی در شعر کلاسیک به‌صورت موسیقی بیرونی، یعنی استفاده از اوزان عروضی و در شعر سپید، به شکل موسیقی درونی، خود را نشان می‌دهد.

عوامل زیادی در ایجاد موسیقی درونی در شعر سپید دخیل هستند که یکی از آنها کم و زیاد کردن تعداد واج‌ها یا حروف در کلمات است که در اصطلاح ادبی به آن «جناس» می‌گویند. در این شعر شاعر با استفاده از کم کردن یک حرف از کلمه زمین به مین اشاره می‌کند که پس از انفجار دارای صدا و موسیقی هولناکی است. از طرف دیگر هم اعتراف می‌کند که اگر زمین که محل زندگی و رشد و رویش است، به مین که وسیله جنگ و نیست و نابود کردن انسان‌هاست، تبدیل شود، از آن موسیقی دردناکی شنیده می‌شود. از این طریق به دردناک بودن موسیقی‌ای که خودش در شعر استفاده کرده‌است، اشاره دارد. این شعر سروده پرویز بیگی حبیب آبادی است.

به‌نم‌ف‌م‌ ف‌ر‌ی‌ب‌ا‌ ب‌وش‌ه‌ر‌ی



س‌ی‌د‌ه‌ م‌ا‌ه‌ر‌وز‌ ا‌ف‌س‌ار

کعبه

مسجد یکی، مناره یکی و اذان یکی ست
قبله یکی، کتاب یکی، آرمان یکی ست

ما را به گرد کعبه طوافی ست مشترک
یعنی قرار و مقصد این کاروان یکی ست

فرموده است: «واعتصموا، لا تفرقوا»
راه نجات خواهی اگر ریسمان یکی ست

توحید حرف اول دین محمد است
اسلام ناب در همه جای جهان یکی است

سادات، پیش اهل تسنن گرامی‌اند
اکرام و احترام به این خاندان یکی است

دشمن! دسیسه تو به جایی نمی‌رسد
تا آن زمان که رهبر بیدارمان یکی است



سه شعر کوتاه

- (۱)
عشق لم داده بود زیر درخت
اولین سیب اسیر جاذبه شد
نیوتن غرق در محاسبه شد.
- (۲)
ماه از دور مثل کاسه شیر
تکه نان «ابر» آماده ست
سفره شام «آسمان» ساده ست.
- (۳)
کودکی ام گشتم و پیدا نشد
پشت چه کوهی ست مگر؟ کوه قاف؟
آه، عمو قصه زنجیرباف...

علیرضا رجیبعلی زاده

پندنامه

روزی ابوبکر واسطی به تیمارستانی رفت و دیوانه‌ای را دید که های و هوی می‌کرد و نعره می‌زد.
گفت: «با این بندهای گران که بر پای تو نهاده‌اند، چه جای نشاط است؟»
گفت: «ای غافل! بند بر پای من است، نه بر دل من!»

تذکره الاوتاد • عطر

خاطره بارانی

روی جلد اکثر کتاب‌هایی که **دهباشی** در می‌آورد، نوشته شده است: به کوشش علی دهباشی!
می‌گویند **ایرج پزشک زاده** اسم دهباشی را گذاشته بود: «کوششعلی!»

کمال تعجب • عمران صلاحی

زمان

ساعت شنی را بر می‌گردانم
زمان به عقب بر نمی‌گردد
و پیراهنم
هیچ خاطره‌ای از مزرعه پنبه ندارد
آینه را به سمت خودم بر می‌گردانم
می‌بینم
چشم‌هایم به مادرم رفته
بینی و دهان به پدر
در صورت هر که نگاه می‌کنم
به یادم آورم کسانی دیگر را
به یاد بیاور
چه کسانی در تو نگاه کرده‌اند
ای رودخانه!
ای آینه مایع!
در آن آب‌ها که نوشیدیم
چهره چه کسانی پنهان بوده‌است؟

مهرداد اشرفی



زمستان

چگونه رد شده‌است
از در آهنی
از دوربین‌های مداربسته
از دیوارهای بلند سیمانی
چگونه خودش را
به باغچه کوچک زندان
رسانده‌است
بهارا!

تفکر

دیوارها را بالا آورد
سقف را زد
در را جا گذاشت
فکر کرد زندگی چیزی کم دارد
پنجره را اختراع کرد
فکر کرد زندگی چیزی اضافه دارد
پرده را کشید
و در مبل راحتی
فرو رفت و فکر کرد.

مهدی نظفیری سوجی

به وقت غروب

زمان
در ساعت وسط میدان جا نمی‌گرفت
قسمتی را تو بر دستت می‌آوردی
قسمتی را من
در گوشی همراهم
نه تو می‌رسیدی
نه پیامی از تو
هر چه بود
آدم‌هایی بود
که چون باران بر من می‌گذشتند
آفتاب
بر دستت
بر ساعت وسط میدان
بر گوشی همراهم
غروب کرد
نه تو رسیده بودی
نه پیامی از تو
هر چه بود
تکرار آدم‌ها بر پیاده‌رو
که تندتر می‌بارید.

سمیرا نیک نوروزی

پلی به گذشته

در این شعر شاعر به این اشاره دارد که خدا عشق اصلی و سرمنشأ تمام محبت‌هاست و تنها مایه شادی در میان اندوه و ماتم که با یادکردنش، در سختی‌ها دل آرام می‌گیرد. عشق خدایی انسان را از قید و بندهای این جهانی رها می‌کند و شاعر در شعر به مهربانی خدا امیدوار است. حتی به اندکی از لطف خدا، زیرا همه چیز را از خدا و عشق الهی می‌داند. شاعر این شعر حزین لاهیجی (۱۱۸۰-۱۱۰۳) است.

به قلم بابک نبیح

خدا در ماتم آسودگی شادم نگه دارد
ز قید هر دو عالم عشق آزادم نگه دارد

ز تأثیر محبت در قفس چشم این قدر دارم
که از درد فراموشی صیادم نگه دارد

به اندک التفاتی زان تغافل پیشه دلشادم
اگر می‌افکنند از دیده، در یادم نگه دارد

حزین آن کودک شوریده حالم این دبستان را
که با زنجیر هم نتواند استادم نگه دارد



گنجشک‌های یابیز
اعظم سعادت‌مند
فصل پنجم
۱۳۹۰

مکتوب

اعظم سعادت‌مند شاعر دغدغه‌های دخترانه است. از دلتنگی‌ها گرفته تا عروسک بازی‌ها در شعر او به تصویر کشیده شده‌اند. زبان اشعار او ساده و صمیمی و سرشار از عواطف ظریف است. کتاب او شامل ۳۳ غزل با موضوعات عاطفی و مذهبی است.

به هم گره زده‌ام بال‌های روسری‌ام را
ببین چگونه به رخ می‌کشم کبوتری‌ام را

به هفت سالگی‌ام می‌دوم که سیر بگیریم
به این بهانه که پیدا نمی‌کنم پری‌ام را

کجاست باغچه‌ام تا به جای دانه بریزم
به خاک سوخته‌اش اشک‌های مرمی‌ام را؟

عروسکی که دلم را گرفته بود به بازی
قبول می‌کند آیا دوباره مادری‌ام را؟

فقط تو شاهدی ای باد و کوچهای که دویدم
خدا نکرده پدر نشنود سبک‌سری‌ام را

بهرام ساجده جبارپور

یک در پنج

روشن‌دلان فریفته رنگ و بو نی‌اند
آینه دل به هیچ جمالی نبسته‌است

کلیه کاشنی

جواب نامه‌ام از بس ز جانان دیر می‌آید
چون گر می‌رود قاصد ز کویش پیر می‌آید

معلوم شبتیری

در بند آن نی‌ام که به دشنام یا دعاست
یادش به خیر هر که مرا یاد می‌کند

نجیب کاشنی

بزرگ اوست که بر خاک، مثل سایه ابر
چنان رود که دل مور را نیازارد

صائب تبریزی

زنگ ساعت شیونی گر می‌کند حیرت مکن
از برای فوت وقت خویشتن در ماتم است

تاثیر تبریزی

شعر بی مرز

نونو ژودیس در سال ۱۹۴۹ در شهر «آلگارو» پرتغال به دنیا آمد. تحصیلات تکمیلی او دکترای ادبیات قرون وسطاست. او از چهره‌های برجسته ادبیات پرتغال محسوب می‌شود. شعر ژودیس سفری است در میان خاطرات، تصویرها و تجربیات واقعی و خیالی. او چند مجموعه داستان و نقد ادبی در کارنامه خود دارد.

حباب‌های روی گلدان شیشه‌ای
با حباب‌های درون آب یکی شده‌اند
ساقه‌هایی که به ته گلدان چسبیده‌اند
سودای ریشه دواندن دارند

در میزی که
چون خاک قهوه‌ای‌ست
اما آن بالا، گل‌ها
هنوز تازه‌اند

گویی رنج گلدان هیچ ربطی
به زیبایی زودگذر آن‌ها ندارد!

بهرام میرا نیک نوروزی

